

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

پیرامون تحریم فعال و جوانگرایی

بعنوان مردی که به احتمال زیاد در آخرین دههء عمر فعال خود به سر می برد، و از پایان جنگ دوم جهانی تا به امروز شاهد و گاه درگیر زیر و بم های تاریخ کشورش بوده است، سفارشم به نسل جوانی که برای ساختن فردای بهتر ایران کمر همت بسته آن است که: «بر هویت سکولار دموکرات حرکت خود پافشاری کنید و در راستای ساختن آلترناتیوی برخاسته از این هویت حرکت نمائید». بی این دو کار، شرکت کردن یا نکردن و تحریم منفعل یا فعال هیچکدام جواب نیازهای شما را نخواهند داد.

esmail@nooriala.com

یکشنبهء گذشته مجلسی از جانب دو سازمان سیاسی، که رفته رفته در جمع اپوزیسیون خارج کشور نامی شناخته شده پیدا می کنند، یعنی «انجمن رهائی جوانان ایران» و «سازمان کنشگرایان ایران»، مجلسی در شهر کلن آلمان برگزار شد با عنوان «تحریم فعال انتخابات و جوانگرایی در اپوزیسیون برانداز». این دو سازمان بیشتر متشکل از کوشندگان جوانی هستند که فکر نمی کنم میانگین سن شان از 30 تجاوز کند. بیشترین این جوانان پس از شکست جنبش سبز به خارج آمده و رفته رفته یکدیگر را یافته اند و، بدین سان، صدای واقعی تر جوانان سکولار دموکراتی هستند که در جریان جنبش سبز شرکت داشته و اغلب شان زندان و شکنجه دیده اند. آنها معتقدند که مخالفان حکومت اسلامی در خارج کشور تاکنون با این حکومت مماشات کرده و امر «براندازی» این حکومت را با تعارف و مجامله به زیر قالی برده اند؛ پس، آنها مسئلهء «براندازی» را برجسته کرده و حرکات خود را بر اساس این «هدف» تنظیم می کنند.

دو تن از دست اندر کاران این گردهمائی از من نیز خواسته بودند تا از طریق ویدئو نظراتم را در مورد موضوع جلسه شان با حضار در میان بگذارم که چنین شد. و فکر کردم آن نظرات را بصورت مطلب این هفته ام بیاورم تا نوعی «آسیب شناسی موضوع این گردهمائی» را برای دیگر یاران نیز مطرح کرده باشم. و اما مطالب آن پیام:

پس از تعارفات اولیه، اجازه می خواهم در باب بخش نخست عنوان این جلسه، که «تحریم فعال انتخابات» باشد، چند نکته را برایتان مطرح می کنم. از نظر من، در برخورد با انواع گوناگون انتخابات در حکومت اسلامی، تا کنون سه نظریهء اصلی مطرح شده اند که مختصراً به یک یک آنها می پردازم. نظریهء نخست «تحریم»، یا درست تر بگویم «تحریم غیر فعال»، نام دارد؛ مبنی بر اینکه در روز انتخابات در خانه بنشینیم و سراغ حوزه های رأی نرویم.

از نظر یک ناظر خارجی که فقط در چهارچوب منطق اش عمل می کند، اینگونه «تحریم» یک کنش طبیعی و بدیهی است. هیچ کس در نمایشی که دشمن اش برای پیروزی خود ترتیب داده شراکت نمی کند، مگر آنکه عقل خود را باخته باشد. اگر ما فکر کنیم که حکومت اسلامی در ایران حکومت مشتی دشمن ملت ایران است و این لشگر اراذل و اوباش همواره خواستار شرکت مردم در نمایش انتخابات شان هستند تا بر رونق

کارشان بیافزایند بدیهی است که توقع داشته باشیم تا مردمی هم که اینها را دشمن خود می دانند در نمایش آنها شرکت نکنند.

نمونه ای از این تحریم غیر فعال را هشت سال پیش، در پایان عصر موسوم به اصلاحات شاهد بودیم؛ یعنی آن زمان که عمر کابینه آقای خاتمی با شکست کامل به پایان رسید و اکثریت رأی دهندگان هم، ناکام از شکست خود در بقدرت رساندن اصلاح طلبان، تصمیم گرفتند در انتخابات شرکت نکنند و، بدین ترتیب، دولت آقای خاتمی برگزار کننده انتخابات بی رونقی شد که احمدی نژاد از دل آن بیرون آمد.

تجربه «تحریم غیرفعال» نتایج متعددی داشت. اصلاح طلبان شکست خود را به گردن تحریم کنندگان انداختند و مکرراً گفتند: «دیدید که تحریم انتخابات فقط به نفع بنیادگرایان تمام می شود؟» این پرسش به پیدایش نوعی استراتژی برای انتخابات چهار سال بعد انجامید. اصلاح طلبان، با ارائه آمار و ارقام و محاسبات مختلف، کوشیدند تا نشان دهند که اگر اکثریت کسانی که دارای حق رأی هستند در انتخابات آینده شرکت کنند رژیم نخواهد توانست دست به تقلبی بزند که به ضرر مردم تمام شود. و همین فکر بود که نظریه «شرکت حداکثری» را جانشین «تحریم انتخابات» کرد.

اما رژیم در نتایج واقعی انتخابات 88 هم دست کاری کرد و بلافاصله پس از اعلام نتایج به سرکوب شرکت کنندگان در جنبش اعتراضی موسوم به «جنبش سبز» پرداخت. اگرچه این امر نشانی از بی اثر بودن نظریه «شرکت حداکثری» بود اما بسیاری از موافقان این نظریه آنقدر پر رو بودند که گفتند «دیدید که کشاندن مردم به پای صندوق رأی درست بود و موجب پیدایش جنبش سبز شد؟» گوئی این جنبش اجرای سناریوی از پیش نوشته شده آنها بود! اما همان ها، در عمل، وقتی دیدند که این جنبش در گوه خود حرکتی ضد کلیت حکومت اسلامی و در واقع «سکولار» است عقب نشستند و به مردم گفتند «شعار ساختارشکن ندهید» و «به خانه هاتان برگردید» و، اگرچه خودشان هم به زندان و سختی افتادند اما، مصائب آنها با دردهای جوانان شکنجه و تجاوز و کشته شده قابل مقایسه نبود. بزودی هم بخش عمده شان آزاد شدند، و عده ای از میان شان به خارج کشور آمدند و مغرورانه خود را بانی نظریه «شرکت حداکثری که موجب پیدایش جنبش سبز شد!» معرفی کردند.

اما واقعیت عملی و تجربی این بود که نه نظریه «تحریم انتخابات» و نه نظریه «شرکت حداکثری» هیچکدام نتوانسته بود تغییری را در ساختار متصلب حکومت اسلامی تزریق کند.

و اکنون و امروز، در آستانه انتخابات 92، شما آمده اید تا صفت «غیرفعال» را به صفت «فعال» تبدیل کنید و، با ارائه نظریه «تحریم فعال»، می گوئید که مردم نه تنها لازم است این انتخابات را تحریم کنند بلکه باید از «فرصت انتخابات» برای فعالیت های ضد حکومتی استفاده نمایند. و مدعی هستید که بسیاری از جوانان ما که در جنبش سبز فعال بوده اند به دنبال این راه حل می روند.

در این مورد من برایتان آرزوی موفقیت دارم. می گویند از خرس یک مو کردن هم غنیمت است. شما هم هر تیشه که به ریشه این رژیم بزنید خوب است.

اما من فکر می کنم که هر سه نظریه ای که تا بحال مطرح شده از یک ضعف اساسی رنج می برند و آن فقدان یک «آلترناتیو سکولار دموکرات و مردمی» در برابر حکومت فعلی است. تاریخ نشان داده که جنگ های

بی هدف معین و فاقد «آلترناتیو شکل یافته» راهی به جایی نمی برند. حتی اگر چهارده قرن پیش اعراب پابرهنهء نجد عربستان دو امپراتوری ساسانی و روم شرقی را شکست دادند بخاطر آن بود که هدف و آلترناتیو داشتند و می دانستند برای چه می جنگند. شما هم اگرچه همواره می توانید به خیابان بریزید و اتوبوس آتش بریزید و جان شیرین را فدا کنید اما باید بدانید که تا کنون همهء این کارها در چهارچوب «چه نمی خواهیم» انجام پذیرفته اند. یعنی نه بر «آنچه می خواهیم» اشراف داشته اید و نه توانسته اید بر «تشکیلات رهبری ساخته شده» ای تکیه کنید که از دل «آنچه می خواهیم» بیرون آمده باشد. این است که انرژی و خون و جان تان به هدر می رود و جانفشانی هاتان هم فقط بصورت خاطره ای شریف باقی می ماند، بی آنکه نتیجه ای عملی داشته باشد.

در حالی که اگر، مثلاً، بروشنی بدانید که هدف تان «استقرار حاکمیت ملی و حکومتی سکولار دموکرات» است و این خواست را در قالب رهبری یک آلترناتیو سکولار دموکرات جسمیت بخشیده باشید آنگاه حداقل می دانید که کارتان بیش از پنجاه در صد شانس موفقیت دارد.

این را دشمن شما، که همین حکومت باشد، بهتر از خود شما دانسته است و به همین دلیل از هزار و یک راه مانع ایجاد یک آلترناتیو سکولار دموکرات منسجم و سازمان یافته از میان اپوزیسیون سکولار دموکرات شده است. فکر می کنید خورهء اصلاح طلبی و ابتکار پاسپورت دادن به اصلاح طلبان و جا انداختن آنها در میان اپوزیسیون سکولار دموکرات خارج کشور کار چه کسی جز وزارت اطلاعات رژیم بوده است؟ چگونه است که هر کجا سخن از ایجاد یک آلترناتیو سکولار دموکرات شده این پاسپورت گرفتگان یا با آن مخالفت کرده اند و یا با شرکت در روند ساختن آن چیزی بی سر و ته و بی فایده را تحویل ما داده اند؟ پس، به نظر من، نظریهء «تحریم فعال» هم اگر بخشی از روند آلترناتیوسازی سکولار دموکرات نباشد حاصلی جز چند جان فدا و شکنجه و تجاوز شده نخواهد داشت.

همین دآوری را می توان در مورد مفهوم «براندازی» نیز بکار برد. بدون داشتن جانشینی سکولار دموکرات، منسجم و کارآمد، براندازی فقط به معنی «ماجراجوئی» است! دارد و نمی تواند راه به ایرانی آزاد و آباد ببرد. کلاً، منظور من آن است که شما اگر وقت تان را صرف وقایع روزمرهء سیاسی در ایران کنید اما ندانید که انرژی مبارزه تان در چه راهی مصرف می شود همیشه در دور باطل «قیام و شکست و قیام و شکست» گرفتار خواهید بود.

پس، بعنوان مردی که به احتمال زیاد در آخرین دههء عمر فعال خود به سر می برد، و از پایان جنگ دوم جهانی تا به امروز شاهد و گاه درگیر زیر و بم های تاریخ کشورش بوده است، سفارشم به نسل جوانی که برای ساختن فردای بهتر ایران کمر همت بسته آن است که: «بر هویت سکولار دموکرات حرکت خود پافشاری کنید و در راستای ساختن آلترناتیوی برخاسته از این هویت حرکت نمائید». بی این دو کار، شرکت کردن یا نکردن و تحریم منفعل یا فعال هیچکدام جواب نیازهای شما را نخواهند داد.

اما چند کلمه ای هم در مورد «جوانگرایی» برایتان بگویم. توجه کنید که من هم طبعاً روزی جوان بوده ام و با عوالم آن آشنا هستم و در همان جوانی هم بوده است که آزادیخواهی را، در حد فهم آن روز خود، از حوزهء

ادبیات گرفته تا گستره سیاست، شعار خود قرار داده ام. می دانم که جوان، هر چند کم تجربه و ناآشنا به فضای پر پیچ و خم سیاست، موتور تاریخ است و می تواند با پاکی روح و قدرت قدم خود آینده را آنگونه که می اندیشد متحقق کند.

اما جوانی تنها به سن و سال نیست، با «به روز بودن» و «امروزی اندیشیدن» و، برای تشخیص راهبران درست از نادرست، «معیار و ضابطه داشتن» ارتباط دارد. توجه کنید که شما تجسم هر شعاری خواهید شد که در جوانی به جان و دل شما راه یافته باشد. درختی را که کج رشد کرده باشد در کهن بیخی نمی توان راست کرد.

از خود بپرسیم که برآستی چرا «طالبان» از مکتب و کودک آغاز می کند؟ چرا ارتش ها را جوانان پر می کنند؟ چرا جوانان هیزم تنور مبارزاتی می شوند که دیگرانی از راه دور هدایت شان می کنند؟ پاسخ روشن است: بدین خاطر که جوان تأثیر پذیر است و شستن مغز او در نوباوگی و نوجوانی و جوانی آسان تر ممکن می شود.

پس شما همواره باید متوجه دو چیز باشید: یکی اینکه هنوز تأثیرپذیر و هیجانی هستید و دو دیگر اینکه باید مواظب باشید تا مغزتان را از ایدئولوژی های گوناگون پر نکنند.

ایدئولوژی را «آگاهی کاذب» خوانده اند. من آن را «دانش بی انسجام منطقی» می دانم. مشتی از اطلاعات و استنباط ها را بصوت سر هم بندی شده در مجموعه ای خطرناک گرد می آورند و از آن یک مذهب یا یک ایدئولوژی یا یک روایت از زندگی می سازند.

شما همواره باید به این مجموعه ها که هدف و ساختار و تشکیلات خود را دارند شک کنید. چرا که اگر در ذهن شما جا خوش کردند شما را به بردگان خود مبدل می سازند. هیچگاه پرسشگری و کنجکاوی خود را به راحت ناشی از فکر نکردن و کورکورانه اطاعت کردن تسلیم نکنید. هیچ حکمی را که با منطق و خرد نخواند نپذیرید.

می خواهم بگویم که، از نظر من، جوانگرایی خودبخود امر مهم و سازنده ای نیست. جوانگرایی آنگاه درست و مفید است که جوانان به «خرد و منطق» و «مقاومت در برابر ایمان کور» مجهز شوند و با همین معیارها سالخورگان و تجربه دیدگان معتمد قوم خود را نیز همراهی کنند.

من خود در جوانی با بزرگ ترهای گوناگونی همچون دکتر شریعتی و آل احمد و محمود اعتماد زاده و احسان طبری و دکتر صدیقی رویاروی و گاه دمخور بوده ام و طعم شیرین و هیجان انگیز معاشرت و همراهی با آنها را چشیده ام. اما در آخر کار دیده ام که برخی از همان ها مرا و نسل مرا به چه گمراهه ای کشانده و جوانی ما را چگونه سوخته و بر باد داده و امروز شما را هم به چه مصیبتی دچار ساخته اند. و اکنون این تجربه را با شما در میان می گذارم که اگر اکنون سالخورده ای دیگر رویروی این دوربین نشسته و به شما پیام می دهد که «سکولار دموکراسی را هدف خود و ساختن آلترناتیوی سکولار دموکرات را پیشهء خود کنید»، شما با منطق و خرد خود سر سختانه در سخن اش کنجکاوی کنید؛ مبدا که او نیز برای فریب شما آمده باشد. باری، برای شما در کاری که می کنید آرزوی خردمداری روزافزون دارم. پیروز و سرفراز باشید و توجه کنید که سرفرازی از پیروزی مهمتر و اساسی تر است.

تکمله ای بر این گفتار: دو سه روز پیش با رفیق شفیقی قدم زنان و گفتگو کنان پرسه می زدیم. صحبت به این مجلس جوانان در شهر کلن رسید و من، به خواست او، شمه ای از حرف هایم را برایش تکرار کردم. او، که به دریانوردی علاقه دارد و هر وقت فرصتی می یابد به این مشغله می پردازد، در پایان سخنانم، سری تکان داد و گفت:

«بگذار نکته ای را از آموزه های مربوط به دریانوردی برایت بگویم. وقتی روی کشتی هستی و بر آب ها گسترده در همه سو می رانی ناچاری، برای گم نکردن جهت و مسیر حرکت کشتی، وسائل مختلفی را به همراه داشته باشی. قطب نما و دوربین و امروزه هم جی.پی.اس برای همین کار ساخته شده اند. در واقع تو اگر در سفر شبانه دریائی ات جهت و مسیر حرکت را ندانی بلافاصله در دریا سرگردان و گم می شوی، و نمی توانی بفهمی به سوی شرق می روی یا غرب، از ساحل دوری یا به آن نزدیک تر می شوی. و این اتفاق واقعاً می تواند بیفتد. مثلاً، شبی توفانی را مجسم کن که وسط اوقیانوسی و یکباره قطب نما و جی.پی.اس کشتی از کار می افتند و تو، نشسته بر تلاطم آب های تاریک، نمی دانی به کجا رو نهاده ای. اما، از عهد باستان دریانوردان برای چنین موقعیتی یک راه حل کارآمد داشته اند که «ستاره قطبی»، و یا در اصطلاح فرنگیان «ستاره شمالی»، نام دارد. اگر آسمان صاف شود تو می توانی، بین خیل ستارگان آسمان پهناور، ستاره درخشان قطبی را بیابی و با یافتن آن بفهمی که جهت شمال کجا است و از این طریق سایر جهات را نیز بازبایی و کشتی را به سوی مقصد و مقصودت برانی».

رفیق دریانوردم اعتقاد داشت که برای بشریت امروز نیز، در شب های طوفان زده سیاست و زندگی اجتماعی، «اعلامیه جهانی حقوق بشر» یک ستاره قطبی است که به مدد آن می توان بر دریای تاریک و مشوش سیاست و زندگی اجتماعی کشتی را به راه درست هدایت کرد، آنچه را با مفاد این اعلامیه نخواند نپذیرفت، و از آنچه بر بنیاد این اعلامیه شکل گرفته استقبال کرد.

اما من می دانم که، در این تصویر، انتخاب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» بعنوان ستاره قطبی شاید مورد موافقت همگان نباشد. غرض سکولار دموکرات های انحلال طلب هم جلب تصدیق همگان نیست. اما ما می توانیم در جمع گسترده خودمان «استقرار سکولار دموکراسی در وطن مان» را ستاره راهنمای خود کنیم. آنگاه اعتبار تحریم فعال و غیر فعال، یا مشارکت حداکثری، اصلاح طلبی و انحلال طلبی، براندازی آمیخته با مسالمت یا خشونت، پیری و جوانی، پختگی و خامی، و هزار تعبیر و ترکیب دیگر را می توان به اعتبار آن سنجید و مطمئن بود که کشتی آرزوهای ما از مسیر درست خود خارج نشده و بی سرگردانی به سوی بندر محبوب خویش می تازد.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

پیرامون تحریم فعال و جوانگرایی

بعنوان مردی که به احتمال زیاد در آخرین دههء عمر فعال خود به سر می برد، و از پایان جنگ دوم جهانی تا به امروز شاهد و گاه درگیر زیر و بم های تاریخ کشورش بوده است، سفارشم به نسل جوانی که برای ساختن فردای بهتر ایران کمر همت بسته آن است که: «بر هویت سکولار دموکرات حرکت خود پافشاری کنید و در راستای ساختن آلترناتیوی برخاسته از این هویت حرکت نمائید». بی این دو کار، شرکت کردن یا نکردن و تحریم منفعل یا فعال هیچکدام جواب نیازهای شما را نخواهند داد.

esmail@nooriala.com

یکشنبه گذشته مجلسی از جانب دو سازمان سیاسی، که رفته رفته در جمع اپوزیسیون خارج کشور نامی شناخته شده پیدا می کنند، یعنی «انجمن رهائی جوانان ایران» و «سازمان کنشگرایان ایران»، مجلسی در شهر کلن آلمان برگزار شد با عنوان «تحریم فعال انتخابات و جوانگرایی در اپوزیسیون برانداز». این دو سازمان بیشتر متشکل از کوشندگان جوانی هستند که فکر نمی کنم میانگین سن شان از 30 تجاوز کند. بیشترین این جوانان پس از شکست جنبش سبز به خارج آمده و رفته رفته یکدیگر را یافته اند و، بدین سان، صدای واقعی تر جوانان سکولار دموکراتی هستند که در جریان جنبش سبز شرکت داشته و اغلب شان زندان و شکنجه دیده اند. آنها معتقدند که مخالفان حکومت اسلامی در خارج کشور تاکنون با این حکومت مماشات کرده و امر «براندازی» این حکومت را با تعارف و مجامله به زیر قالی برده اند؛ پس، آنها مسئله «براندازی» را برجسته کرده و حرکات خود را بر اساس این «هدف» تنظیم می کنند.

دو تن از دست اندر کاران این گردهمایی از من نیز خواسته بودند تا از طریق ویدئو نظراتم را در مورد موضوع جلسه شان با حضار در میان بگذارم که چنین شد. و فکر کردم آن نظرات را بصورت مطلب این هفته ام بیاورم تا نوعی «آسیب شناسی موضوع این گردهمایی» را برای دیگر یاران نیز مطرح کرده باشم. و اما مطالب آن پیام:

پس از تعارفات اولیه، اجازه می خواهم در باب بخش نخست عنوان این جلسه، که «تحریم فعال انتخابات» باشد، چند نکته را برایتان مطرح می کنم. از نظر من، در برخورد با انواع گوناگون انتخابات در حکومت اسلامی، تا کنون سه نظریهء اصلی مطرح شده اند که مختصراً به یک یک آنها می پردازم. نظریهء نخست «تحریم»، یا درست تر بگویم «تحریم غیر فعال»، نام دارد؛ مبنی بر اینکه در روز انتخابات در خانه بنشینیم و سراغ حوزه های رأی نرویم.

از نظر یک ناظر خارجی که فقط در چهارچوب منطق اش عمل می کند، اینگونه «تحریم» یک کنش طبیعی و بدیهی است. هیچ کس در نمایشی که دشمن اش برای پیروزی خود ترتیب داده شراکت نمی کند، مگر آنکه عقل خود را باخته باشد. اگر ما فکر کنیم که حکومت اسلامی در ایران حکومت مشتی دشمن ملت ایران است و این لشگر اراذل و اوباش همواره خواستار شرکت مردم در نمایش انتخابات شان هستند تا بر رونق

کارشان بیافزایند بدیهی است که توقع داشته باشیم تا مردمی هم که اینها را دشمن خود می دانند در نمایش آنها شرکت نکنند.

نمونه ای از این تحریم غیر فعال را هشت سال پیش، در پایان عصر موسوم به اصلاحات شاهد بودیم؛ یعنی آن زمان که عمر کابینه آقای خاتمی با شکست کامل به پایان رسید و اکثریت رأی دهندگان هم، ناکام از شکست خود در بقدرت رساندن اصلاح طلبان، تصمیم گرفتند در انتخابات شرکت نکنند و، بدین ترتیب، دولت آقای خاتمی برگزار کننده انتخابات بی رونقی شد که احمدی نژاد از دل آن بیرون آمد.

تجربه «تحریم غیرفعال» نتایج متعددی داشت. اصلاح طلبان شکست خود را به گردن تحریم کنندگان انداختند و مکرراً گفتند: «دیدید که تحریم انتخابات فقط به نفع بنیادگرایان تمام می شود؟» این پرسش به پیدایش نوعی استراتژی برای انتخابات چهار سال بعد انجامید. اصلاح طلبان، با ارائه آمار و ارقام و محاسبات مختلف، کوشیدند تا نشان دهند که اگر اکثریت کسانی که دارای حق رأی هستند در انتخابات آینده شرکت کنند رژیم نخواهد توانست دست به تقلبی بزند که به ضرر مردم تمام شود. و همین فکر بود که نظریه «شرکت حداکثری» را جانشین «تحریم انتخابات» کرد.

اما رژیم در نتایج واقعی انتخابات 88 هم دست کاری کرد و بلافاصله پس از اعلام نتایج به سرکوب شرکت کنندگان در جنبش اعتراضی موسوم به «جنبش سبز» پرداخت. اگرچه این امر نشانی از بی اثر بودن نظریه «شرکت حداکثری» بود اما بسیاری از موافقان این نظریه آنقدر پر رو بودند که گفتند «دیدید که کشاندن مردم به پای صندوق رأی درست بود و موجب پیدایش جنبش سبز شد؟» گوئی این جنبش اجرای سناریوی از پیش نوشته شده آنها بود! اما همان ها، در عمل، وقتی دیدند که این جنبش در گوه خود حرکتی ضد کلیت حکومت اسلامی و در واقع «سکولار» است عقب نشستند و به مردم گفتند «شعار ساختارشکن ندهید» و «به خانه هاتان برگردید» و، اگرچه خودشان هم به زندان و سختی افتادند اما، مصائب آنها با دردهای جوانان شکنجه و تجاوز و کشته شده قابل مقایسه نبود. بزودی هم بخش عمده شان آزاد شدند، و عده ای از میان شان به خارج کشور آمدند و مغرورانه خود را بانی نظریه «شرکت حداکثری که موجب پیدایش جنبش سبز شد!» معرفی کردند.

اما واقعیت عملی و تجربی این بود که نه نظریه «تحریم انتخابات» و نه نظریه «شرکت حداکثری» هیچکدام نتوانسته بود تغییری را در ساختار متصلب حکومت اسلامی تزریق کند.

و اکنون و امروز، در آستانه انتخابات 92، شما آمده اید تا صفت «غیرفعال» را به صفت «فعال» تبدیل کنید و، با ارائه نظریه «تحریم فعال»، می گوئید که مردم نه تنها لازم است این انتخابات را تحریم کنند بلکه باید از «فرصت انتخابات» برای فعالیت های ضد حکومتی استفاده نمایند. و مدعی هستید که بسیاری از جوانان ما که در جنبش سبز فعال بوده اند به دنبال این راه حل می روند.

در این مورد من برایتان آرزوی موفقیت دارم. می گویند از خرس یک مو کردن هم غنیمت است. شما هم هر تیشه که به ریشه این رژیم بزنید خوب است.

اما من فکر می کنم که هر سه نظریه ای که تا بحال مطرح شده از یک ضعف اساسی رنج می برند و آن فقدان یک «آلترناتیو سکولار دموکرات و مردمی» در برابر حکومت فعلی است. تاریخ نشان داده که جنگ های

بی هدف معین و فاقد «آلترناتیو شکل یافته» راهی به جایی نمی برند. حتی اگر چهارده قرن پیش اعراب پابرهنهء نجد عربستان دو امپراتوری ساسانی و روم شرقی را شکست دادند بخاطر آن بود که هدف و آلترناتیو داشتند و می دانستند برای چه می جنگند. شما هم اگرچه همواره می توانید به خیابان بریزید و اتوبوس آتش بریزید و جان شیرین را فدا کنید اما باید بدانید که تا کنون همهء این کارها در چهارچوب «چه نمی خواهیم» انجام پذیرفته اند. یعنی نه بر «آنچه می خواهیم» اشراف داشته اید و نه توانسته اید بر «تشکیلات رهبری ساخته شده» ای تکیه کنید که از دل «آنچه می خواهیم» بیرون آمده باشد. این است که انرژی و خون و جان تان به هدر می رود و جانفشانی هاتان هم فقط بصورت خاطره ای شریف باقی می ماند، بی آنکه نتیجه ای عملی داشته باشد.

در حالی که اگر، مثلاً، بروشنی بدانید که هدف تان «استقرار حاکمیت ملی و حکومتی سکولار دموکرات» است و این خواست را در قالب رهبری یک آلترناتیو سکولار دموکرات جسمیت بخشیده باشید آنگاه حداقل می دانید که کارتان بیش از پنجاه در صد شانس موفقیت دارد.

این را دشمن شما، که همین حکومت باشد، بهتر از خود شما دانسته است و به همین دلیل از هزار و یک راه مانع ایجاد یک آلترناتیو سکولار دموکرات منسجم و سازمان یافته از میان اپوزیسیون سکولار دموکرات شده است. فکر می کنید خورهء اصلاح طلبی و ابتکار پاسپورت دادن به اصلاح طلبان و جا انداختن آنها در میان اپوزیسیون سکولار دموکرات خارج کشور کار چه کسی جز وزارت اطلاعات رژیم بوده است؟ چگونه است که هر کجا سخن از ایجاد یک آلترناتیو سکولار دموکرات شده این پاسپورت گرفتگان یا با آن مخالفت کرده اند و یا با شرکت در روند ساختن آن چیزی بی سر و ته و بی فایده را تحویل ما داده اند؟ پس، به نظر من، نظریهء «تحریم فعال» هم اگر بخشی از روند آلترناتیوسازی سکولار دموکرات نباشد حاصلی جز چند جان فدا و شکنجه و تجاوز شده نخواهد داشت.

همین داوری را می توان در مورد مفهوم «براندازی» نیز بکار برد. بدون داشتن جانشینی سکولار دموکرات، منسجم و کارآمد، براندازی فقط به معنی «ماجراجوئی» است و نمی تواند راه به ایرانی آزاد و آباد ببرد. کلاً، منظور من آن است که شما اگر وقت تان را صرف وقایع روزمرهء سیاسی در ایران کنید اما ندانید که انرژی مبارزه تان در چه راهی مصرف می شود همیشه در دور باطل «قیام و شکست و قیام و شکست» گرفتار خواهید بود.

پس، بعنوان مردی که به احتمال زیاد در آخرین دههء عمر فعال خود به سر می برد، و از پایان جنگ دوم جهانی تا به امروز شاهد و گاه درگیر زیر و بم های تاریخ کشورش بوده است، سفارشم به نسل جوانی که برای ساختن فردای بهتر ایران کمر همت بسته آن است که: «بر هویت سکولار دموکرات حرکت خود پافشاری کنید و در راستای ساختن آلترناتیوی برخاسته از این هویت حرکت نمائید». بی این دو کار، شرکت کردن یا نکردن و تحریم منفعل یا فعال هیچکدام جواب نیازهای شما را نخواهند داد.

اما چند کلمه ای هم در مورد «جوانگرایی» برایتان بگویم. توجه کنید که من هم طبعاً روزی جوان بوده ام و با عوالم آن آشنا هستم و در همان جوانی هم بوده است که آزادیخواهی را، در حد فهم آن روز خود، از حوزهء

ادبیات گرفته تا گستره سیاست، شعار خود قرار داده ام. می دانم که جوان، هر چند کم تجربه و ناآشنا به فضای پر پیچ و خم سیاست، موتور تاریخ است و می تواند با پاکی روح و قدرت قدم خود آینده را آنگونه که می اندیشد متحقق کند.

اما جوانی تنها به سن و سال نیست، با «به روز بودن» و «امروزی اندیشیدن» و، برای تشخیص راهبران درست از نادرست، «معیار و ضابطه داشتن» ارتباط دارد. توجه کنید که شما تجسم هر شعاری خواهید شد که در جوانی به جان و دل شما راه یافته باشد. درختی را که کج رشد کرده باشد در کهن بیخی نمی توان راست کرد.

از خود بپرسیم که برآستی چرا «طالبان» از مکتب و کودک آغاز می کند؟ چرا ارتش ها را جوانان پر می کنند؟ چرا جوانان هیزم تنور مبارزاتی می شوند که دیگرانی از راه دور هدایت شان می کنند؟ پاسخ روشن است: بدین خاطر که جوان تأثیر پذیر است و شستن مغز او در نوباوگی و نوجوانی و جوانی آسان تر ممکن می شود.

پس شما همواره باید متوجه دو چیز باشید: یکی اینکه هنوز تأثیرپذیر و هیجانی هستید و دو دیگر اینکه باید مواظب باشید تا مغزتان را از ایدئولوژی های گوناگون پر نکنند.

ایدئولوژی را «آگاهی کاذب» خوانده اند. من آن را «دانش بی انسجام منطقی» می دانم. مشتی از اطلاعات و استنباط ها را بصوت سر هم بندی شده در مجموعه ای خطرناک گرد می آورند و از آن یک مذهب یا یک ایدئولوژی یا یک روایت از زندگی می سازند.

شما همواره باید به این مجموعه ها که هدف و ساختار و تشکیلات خود را دارند شک کنید. چرا که اگر در ذهن شما جا خوش کردند شما را به بردگان خود مبدل می سازند. هیچگاه پرسشگری و کنجکاوی خود را به راحت ناشی از فکر نکردن و کورکورانه اطاعت کردن تسلیم نکنید. هیچ حکمی را که با منطق و خرد نخواند نپذیرید.

می خواهم بگویم که، از نظر من، جوانگرایی خودبخود امر مهم و سازنده ای نیست. جوانگرایی آنگاه درست و مفید است که جوانان به «خرد و منطق» و «مقاومت در برابر ایمان کور» مجهز شوند و با همین معیارها سالخورگان و تجربه دیدگان معتمد قوم خود را نیز همراهی کنند.

من خود در جوانی با بزرگ ترهای گوناگونی همچون دکتر شریعتی و آل احمد و محمود اعتماد زاده و احسان طبری و دکتر صدیقی رویاروی و گاه دمخور بوده ام و طعم شیرین و هیجان انگیز معاشرت و همراهی با آنها را چشیده ام. اما در آخر کار دیده ام که برخی از همان ها مرا و نسل مرا به چه گمراهه ای کشانده و جوانی ما را چگونه سوخته و بر باد داده و امروز شما را هم به چه مصیبتی دچار ساخته اند. و اکنون این تجربه را با شما در میان می گذارم که اگر اکنون سالخورده ای دیگر روبروی این دوربین نشست و به شما پیام می دهد که «سکولار دموکراسی را هدف خود و ساختن آلترناتیوی سکولار دموکرات را پیشهء خود کنید»، شما با منطق و خرد خود سر سختانه در سخن اش کنجکاوی کنید؛ مبدا که او نیز برای فریب شما آمده باشد. باری، برای شما در کاری که می کنید آرزوی خردمداری روزافزون دارم. پیروز و سرفراز باشید و توجه کنید که سرفرازی از پیروزی مهمتر و اساسی تر است.

تکمله ای بر این گفتار: دو سه روز پیش با رفیق شفیقی قدم زنان و گفتگو کنان پرسه می زدیم. صحبت به این مجلس جوانان در شهر کلن رسید و من، به خواست او، شمه ای از حرف هایم را برایش تکرار کردم. او، که به دریانوردی علاقه دارد و هر وقت فرصتی می یابد به این مشغله می پردازد، در پایان سخنانم، سری تکان داد و گفت:

«بگذار نکته ای را از آموزه های مربوط به دریانوردی برایت بگویم. وقتی روی کشتی هستی و بر آب ها گسترده در همه سو می رانی ناچاری، برای گم نکردن جهت و مسیر حرکت کشتی، وسائل مختلفی را به همراه داشته باشی. قطب نما و دوربین و امروزه هم جی.پی.اس برای همین کار ساخته شده اند. در واقع تو اگر در سفر شبانه دریائی ات جهت و مسیر حرکت را ندانی بلافاصله در دریا سرگردان و گم می شوی، و نمی توانی بفهمی به سوی شرق می روی یا غرب، از ساحل دوری یا به آن نزدیک تر می شوی. و این اتفاق واقعاً می تواند بیفتد. مثلاً، شبی توفانی را مجسم کن که وسط اوقیانوسی و یکباره قطب نما و جی.پی.اس کشتی از کار می افتند و تو، نشسته بر تلاطم آب های تاریک، نمی دانی به کجا رو نهاده ای. اما، از عهد باستان دریانوردان برای چنین موقعیتی یک راه حل کارآمد داشته اند که «ستاره قطبی»، و یا در اصطلاح فرنگیان «ستاره شمالی»، نام دارد. اگر آسمان صاف شود تو می توانی، بین خیل ستارگان آسمان پهناور، ستاره درخشان قطبی را بیابی و با یافتن آن بفهمی که جهت شمال کجا است و از این طریق سایر جهات را نیز بازبایی و کشتی را به سوی مقصد و مقصودت برانی».

رفیق دریانوردم اعتقاد داشت که برای بشریت امروز نیز، در شب های طوفان زده سیاست و زندگی اجتماعی، «اعلامیه جهانی حقوق بشر» یک ستاره قطبی است که به مدد آن می توان بر دریای تاریک و مشوش سیاست و زندگی اجتماعی کشتی را به راه درست هدایت کرد، آنچه را با مفاد این اعلامیه نخواند نپذیرفت، و از آنچه بر بنیاد این اعلامیه شکل گرفته استقبال کرد.

اما من می دانم که، در این تصویر، انتخاب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» بعنوان ستاره قطبی شاید مورد موافقت همگان نباشد. غرض سکولار دموکرات های انحلال طلب هم جلب تصدیق همگان نیست. اما ما می توانیم در جمع گسترده خودمان «استقرار سکولار دموکراسی در وطن مان» را ستاره راهنمای خود کنیم. آنگاه اعتبار تحریم فعال و غیر فعال، یا مشارکت حداکثری، اصلاح طلبی و انحلال طلبی، براندازی آمیخته با مسالمت یا خشونت، پیری و جوانی، پختگی و خامی، و هزار تعبیر و ترکیب دیگر را می توان به اعتبار آن سنجید و مطمئن بود که کشتی آرزوهای ما از مسیر درست خود خارج نشده و بی سرگردانی به سوی بندر محبوب خویش می تازد.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>